

بخش گوناگون

ترجمه و اقتباس بقلم شادروان علی محمد ایلخان بختیاری

دموکریتوس^(۱) یا «دیوانه» عاقل

در سال ۴۶۰ قبل از میلاد شهر ابدرا (۲) واقع در سرزمین تراس شهر با اهمیتی
شمرده نمیشد ولی بالعکس مردم سوداگرو کاسب انجامدمی بودند که شهرشان نه تنها



در تمام یونان بلکه در سراسر عالم رقیب و
مانند ندارد آنها اینطور گمان میکردند که دنبال
علم و فلسفه رفتن کاری بیهوده بوده و منظور از
آفرینش فقط فعالیت و دادوستد در امور تجارته
و اندوختن سرمایه است که در اجتماع آنها بحد
کمال رسیده بود. در این موضوع بحدی غلو کرده
و متعصب بودند که حتی اجتماع کوچک خود
را کاملترین اجتماعات و مرکز عالم هستی
مینداشتند.

در میان بگ چنین مردمی بود که دموکریتوس
یکی از نوایغ مسلم دنیای قدیم ظهور کرد.
دموکریتوس در همان محلی بدنیای آمد که در آنجا

روزگاری از خشایار شاه شاهنشاه بزرگ ایران پذیرائی کرده بودند. معروفست که
بنابامز خشایار شاه در این مکان عده ای دانشمند و فیلسوف گرد آمده بودند تا پس از رفتن
شاهنشاه عده ای از درباریان جوانرا که مقیم آنجا بودند، تعیین نمایند. بنا بر وایتی
دموکریتوس نیز نخست بوسیله همین دانشمندان تحت تعلیم و تربیت قرار گرفت.
این دانشمندان نیز مانند اغلب نوایغ و فلاسفه دنیای قدیم پس از فرا گرفتن مقدمات
شروع بمسافرت کرد و بیشتر تجربیات و علم خویش را از راه مسافرت و سیاحت بدست

* شرح حال مرحوم ایلخان در صفحه ۹۷ شماره دوم مندرج است.

آورد چنانکه خود او در این باره بدون این که قصد خودستائی داشته باشد می گوید
«من از تمام هموطنانم بیشتر مسافرت کرده و بیش از همه آنها عجائب سرزمینهای دور

دست رادیده و از منابع عظیم و سرشار
فضل و دانش خردمندان این نواحی
بهرمندی شده‌ام.



دمو کریتوس پس از مرگ پد
تمام مایملک غیر منقول خود را به
برادران بخشید و سهم خویش را نقداً
دریافت داشته آماده مسافرت گردید.
در این مسافرت بزرگ دمو کریتوس
ابتدا به کشور مصر و حبشه و سپس
به ایران و هندوستان رهسپار گردید
و در طی سالیان درازی که در هر یک
از این کشورها اقامت داشت تاوانست
بکسب علم و دانش پرداخت و سرانجام
با ذهنی روشن و معلوماتی وسیع ولی
کیسه‌ای خالی از پول بموطن خود
مراجعت کرده علم و تجربیات خود را
برای کاندیدسترس هموطنان خود نهاد.
اما اهالی (ابدرا) نه تنها اعتنای زیادی

با او نکردند بلکه پس از مدتی که از افکار و عقاید او که بهیچوجه باطرز فکر ایشان وفق نمیداد
اطلاع حاصل کردند او را به لقب «برهنه خوشحال» ملقب کرده و مسخره‌اش میکردند.
بعقیده هموطنانش دمو کریتوس دیوانه‌ای بی آزار بود که تمام وقت خود را صرف امور بیبوده
میکرد و بجای تجارت و اندوختن پول دراموری مداخله مینمود و سخنانی ابراز میداشت
که چیزی از آن نمی فهمیدند.

اهالی ابدرا که یقین داشتند اجتماع آنها مرکز و مدار عالم آفرینش بوده و تمام ملل
جهان باید از ایشان سرمشق بگیرند و قتیکه میدیدند این برهنه خوشحال عملیات و
افکار آنان را بادیده شک و تردید و تمسخر نگرسته و با سخنان انتقادآمیز از ایشان یاد
میکند او را دیوانه و قابل ترحم میدانستند. ولی از نقطه نظر دمو کریتوس و فکر وسیع
او قضیه بعکس بود زیرا او در دل واقعاً نسبت باین اجتماع احساس مشقت میکرد.
البته شخصیت‌های سیاسی و اقتصادی (ابدرا) در حدود دیوارهای شهر خود قابل توجه بودند
ولی در مقابل جهان عظیم... و ستارگان بزرگ و جولانیتهای و معمای اسرارآمیز زمان
نه تنها این افراد خیلی حقیر و کوچک بودند بلکه اجتماع آنان نیز در برابر این همه عظمت
بجز خاشاک در مقابل دریائی نبود. دمو کریتوس باین افراد کوچک که خود را در مقابل دنیای
هستی بزرگ می پنداشتند می خندید و آنها نیز بنوبه خود او را دیوانه خطاب میکردند.

این تضاد فکری رفته رفته شدیدتر شده و کار بمراحل جدی تری رسید بدینطریق که اهالی شهر که بجنون دمو کریتوس مطمئن بودند از بزرگترین اطبای دوران یعنی (بقراط) دعوت کردند تا فیلسوف خود بحال رامورد معاینه طبی قسار داده و به بیند که آیا او واقعاً دیوانه است یا نه .

بقراط نیز این دعوت را پذیرفت و بدیدر دمو کریتوس رفت . البته این نخستین ملاقاتی بود که بین این دو فرد دانشمند شهیر اتفاق افتاد و لسی نتیجه درست بعکس تصور اهالی شهر بود زیرا بقراط نه تنها کوچکترین علائم جنونی در این مرد روشن ضمیر ندید بلکه بنوبه خود مجذوب فکرو وسیع و مقام شامخ عامی او گردیده و بکلی مرید و پیرو دمو کریتوس شد .

گوا اینکه از مذاکرات و جریاناتی که بین این دو نفر اتفاق افتاد اطلاع زیادی در دسترس نیست ولی هر چه بود بطور قطع بحث آنها بایست بسیار جالب و شیرین بوده باشد . شاید این دو دانشمند راجع بداروسازی که دمو کریتوس نیز تا اندازه ای وارد بود صحبت کرده باشند . ممکنست آنها از شرق اسرار آمیز و سرزمینهای دوردست و پراز عجائب آنجا بحث کرده باشند . چه بسا صحبت ایشان در اطراف طبابت و طرز تداوی امراض دور زده و یحتمل به بیماریهای روحی و جنون و طرز معالجه آن کشیده باشد . شاید هم دمو کریتوس او را قانع کرده باشد که برای معالجه و تداوی امراض روحی و روانی اجتماع به یک فیلسوف بیشتر از یک پزشک احتیاج دارد .

بهر حال پس از چند روز مباحثه طولانی بقراط بسوی مردم شهر رفته و گفت که اگر یکنفر عاقل در بین آنها یافت شود همین دمو کریتوس است و اگر هم در شهر دیوانگانی وجود داشته باشند باید مردم آنها را در میان خود جستجو کنند . در پایان بقراط مردم شهر را از داشتن یک چنین دانشمند عالی قدری تبریک و تهنیت گفت . واضح است مردم شهر (ابدرا) از شنیدن این سخنان چقدر تعجب کرده و از سخنان انتقاد آمیز تا چه حد آنها را بخود آورد متوجه بزرگی دمو کریتوس نمود زیرا این حرفها از دهان کسی بیرون می آمد که تمام یونان دنیای آن روز ب علم و دانش او ایمان داشتند .

این ملاقات هیچگاه از خاطر دودانشمند فراموش نشد و بطوریکه مشهور است این دو نفر تا زمانی که زنده بودند بوسیله نامه و مکتوب با یکدیگر ارتباط داشتند .

دمو کریتوس در سن ۹۰ سالگی در حالیکه هنوز همان تبسم جاودانی بر لبانش بود با شهرت و افتخار دیده از جهان بریست ولی مردم شهر و اطرافیان و دوستان او دیگر تبسم نمی کردند بلکه همه غمناک بوده و اشک در چشمانشان حلقه زده بود زیرا دیگر تقریباً همه فهمیده بودند که شخصیت بزرگی از میان آنها رفته و قرنهای طول خواهد کشید تا نابغه ای مثل دمو کریتوس قدم بعمره وجود گذارد .



دمو کریتوس و «اتم»

در قرن اخیر هنگامیکه در اثر مجاهدات روتر فورڈ و سایر دانشمندان در لابر-توارها و محاسبات دقیق اینشتین و دیگران فرضیه اتم پی ریزی گردیده و نخستین بمب اتمی در هیروشیما منفجر شد این اکتشاف نوین چنان دنیا را نکان داد که قرن بیستم را قرن اتم نام نهادند. اکتشاف فرضیه اتمی و تحقیق و توجه علماء درباره این تئوری جدید بار دیگر نام دمو کریتوس را بر سر زبان ها انداخت.

دمو کریتوس کسی بود که متجاوز از دوهزار و چهارصد سال قبل بدون داشتن هیچگونه وسیله ای فرضیه اتمی را با جزئی تفاوتی با تئوری دانشمندان امروز کشف کرد. او معتقد بود که جهان هستی از ذرات بسیار کوچک نامرئی که غیر قابل تقسیم بوده و دائماً در حال فعالیتند تشکیل شده است و میکفت که این ذرات هم از لحاظ وزن و هم از لحاظ حجم متفاوت بوده اتمهای سنگین اجسام سخت و اتم سبک هوا و سایر مواد لطیف را بوجود آورده اند و روح انسان نیز از فعالترین و لطیفترین اتمها تشکیل شده. بنظر این دانشمند دردیای بی پایان بجز همین اتمها و خلأ که فضای فعالیت آنهاست چیز دیگری وجود ندارد. البته نباید پنداشت که فرضیه اتمی دمو کریتوس با نظر دانشمندان امروزی کاملاً مطابقت میکند زیرا در فرعیات تفاوت با زری بین این دو محسوس است ولی بطور کلی قبول این منطق که تمام عالم وجود را اتمهای فعال تشکیل میدهند همان نظر علماء امروزی است.

دمو کریتوس راجع با امور دیگر نیز نظریاتی داشت. او میگفت که مغز مرکز تخیل و قلب جایگاه خشم و غضب و ریین منبع و منشأ آرزوهای انسانی است. البته صرف نظر از قسمت دوم و سوم این عقیده درك این نکته که ممکنست مغز بشر منبع قوای دراکه و متفکره انسان باشد بازم یکی از همان مواردی است که نوع دمو کریتوس را ثابت میکند زیرا تا آنموقع بهترین اطباء هم این فکر بخیالشان نمیرسید. بلکه اکثر معتقد بودند که مغز بشر فقط عضوی است که خون در آنجا خنك شده بدن میرسد. علاوه بر اینها دمو کریتوس قریات نبصر را نیز با دقت بررسی و نام آنرا طیش و ریدی نهاد. راجع به چنین عقیده داشت که بچه در رحم مادر بوسیله مکیدن غذای خود را بدست میآورد و روی همین اصل هنگامیکه بدن کاملاً پدیدمکیدن پستان مادد برایش امری عادی است. در باره شیوع امراض و آگیر دار بار دیگر دمو کریتوس به فرضیه اتمی خود اشاره کرده و مثل اینکه بطور مبهمی وجود میکروب را حس کرده باشد این امراض را در نتیجه سقوط اتمهای غیر قابل رویت و خطرناك سماوی می دانست که از آسمان بزمین باریده دشمن نوع بشر بشمار میآید.

در خصوص مرگ و معمای خواب نیز تاحدی بازهم متوجه فریضه اصلی خود میشود و میگوید غلبه خواب بر انسان در اثر فرار عده‌ای از اتم‌های بدن است و اگر کلیه این اتم‌ها از بدن انسان بیرون بیروند مرگ روی میدهد. اما دمو کریتوس این اتم‌ها را غیر قابل زوال میدانست و می‌گفت که در اثر ارتحال این اتم‌ها از بدن جسم‌ها متلاشی شده و از بین می‌رود ولی در عوض شخصیت و بعبارت دیگر روح ما بطور فنا ناپذیری در آسمانها باقی میماند اکنون قرن‌ها از زمان دمو کریتوس گذشته است و بشر هنوز با معماهای پیچیده و دشواری از جمله معمای مرگ و حیات دست‌بگریبان است و نه تنها در این راه بمقصود نرسیده بلکه هر قدمی که برداشته باصداها معمای پیچیده دیگر رو بر پوشده است. از سوی دیگر قرن‌ها بود که علما کوچکتربین توجیهی نسبت به عقیده دمو کریتوس راجع به فریضه اتمی نداشتند ولی ناگهان در قرن معاصر بشر موفق گردید قسمتی از راز شگرف جهان آفرینش یعنی اتم را کشف کند و متوجه شود که گفتارهای دمو کریتوس در بیش از دوهزار سال قبل تا چه اندازه نزدیک بحقیقت بوده است. بنابراین بعید نیست که بعدها نیز درباره مرگ و خواب حقایق جدیدی کشف بشود که با گفته‌های دمو کریتوس مطابقت کند.

عزل شاهانه

از خواتیم سعدی

در عبارت می‌نیاید چهرم مهر افزای تو ،	راستی گویم بس روی ماند این بالای تو ،
بسکه حیران مینماید وهم در سیمای تو ،	چون تو حاضر می‌وی من غائب از چشم خودم
تا تامل کردم من بر منظر زیبای تو ،	کاشکی صد چشم ازین بیخوابتر بودی مرا
کنند زان بیغوله ترسم تنگ باشد جای تو ؛	ای که در دل جای داری بر سر چشم نشین
بنده سر خواهد نهاد آنکه ز سر سودای تو	گر ملامت میکنم در قیامت میشود
رای ما سودی ندارد گر نباشد رای تو ،	گر بخوانی پادشاهی وز برانی بنده‌ایم ،
دوست میدارم و گر سر می‌رود در پای تو ،	من سراپای تو را ای سرو تن چون جان خویش

این قبا‌ی صنعت سعدی که دروی حشونست

حد زیبایی ندارد خاصه بر بالای تو .